



هابرماس دین را بخش ضروری و زیربنایی زیست جهان می‌داند

هابرماس بر آن است تا اهمیت دین را در حوزه عمومی به رسمیت بشناسد. او برخلاف مارکس دین را بخش ضروری و زیربنایی زیست جهان محسوب می‌کند.

هابرماس بر آن است تا اهمیت دین را در حوزه عمومی به رسمیت بشناسد. او برخلاف مارکس دین را بخش ضروری و زیربنایی زیست جهان محسوب می‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، چندی پیش یورگن هابرماس، از فیلسوفان و نظریه پردازان اجتماعی معاصر و وارث مکتب فرانکفورت گفتگویی با روزنامه لوموند فرانسه درباره کرونا انجام داده بود. بخشی از مصاحبه او به دیدگاه وی در خصوص تفکر پسامتافیزیکی اختصاص دارد. به همین منظور معصومه بهرام، استاد فلسفه دانشگاه الزهرا تحلیلی بر این مصاحبه نگاشته و در اختیار خبرنگار مهر قرار داده است که در ادامه می‌خوانید؛ پیش از این هم تحلیل دیگری از این استاد دانشگاه راجع به مصاحبه هابرماس منتشر شده بود.

هابرماس در مصاحبه با روزنامه لوموند فرانسه به موضوعات متنوعی اشاره کرده که در مقاله های قبلی به مبانی نظری وضعیت فعلی پساکرونا با محوریت پوزیتیویسم و دموکراسی مشورتی و همچنین رابطه میان ایمان و دانش پرداختم. در این مقاله به تحلیل دیدگاه هابرماس در خصوص تفکر پسامتافیزیکی [۱] با توجه به کتاب او تحت همین عنوان می‌پردازم.

هابرماس در این مصاحبه اظهار می‌دارد که "اینجانب خود خط مشی تفسیری را پیروی می‌کنم که اعتقاد دارد که تاریخ می‌تواند به عنوان یک فرایند یادگیری از منظر یک برداشت ویژه تفکر پسامتافیزیکی درک شود". در ادامه، هابرماس فرایند ترجمه مفهومی مندرجات اساسی سنت دینی را موضوع اصلی کتاب تاریخ فلسفه خود می‌داند و به نگرش پسامتافیزیکی این ایده می‌پردازد که همه دینداران، یک جامعه جهانی و در عین حال دوستانه را تشکیل می‌دهند و هر عضو این جامعه استحقاق دارد که با او عادلانه رفتار شود. این برابری هر فرد، موضوعی بی اهمیت و پیش پا افتاده نیست، همچنان که ما امروز آن را در بحران کرونا می‌بینیم.

در سال های اخیر نوشته ها و سخنرانی های هابرماس درباره جایگاه دین در حوزه عمومی گویای برخی از تغییرات قابل توجه در آرای اوست. او هم اکنون دیدگاه مثبتی در خصوص دین اختیار کرده و معتقد است که دین می‌تواند منبعی از انگیزه های اخلاقی ممکن [۲] و یا منبع اصلی برای یک زندگی اجتماعی - فرهنگی مطلوب باشد. آثار هابرماس در باره تبادل دیدگاه ها و تفاهم متقابل بین الازدهانی بین گروه های سکولار و دیندار و نیز در مورد گفتمان های بین ادیان و تمدن ها در دنیای مدرن، تعهد او برای ارتقای اهمیت دین و گفتمان و لزوم جلوگیری از خشونت و جنگ را منعکس می‌سازد. او، در کتاب میان طبیعت گرایی و دین [۳] (۲۰۰۸) می‌گوید که "تفکر پسامتافیزیکی قادر نخواهد بود خودش را به درستی درک کند اگر در گنجاندن سنت های دینی و همچنین متافیزیک در شجره نامه خود ناکام بماند". به نظر هابرماس (۱۹۹۲) متافیزیک در قالب علم بر مفهوم کلی، تغییر ناپذیر و ضروری نمایان شده بود و تنها معادل به جا مانده از آن در زمان های بعد همانا نظریه آگاهی بود. فلسفه آگاهی با تفکر کانت به هیأتی جدید درآمد و در مفهوم فردیت تجلی کرد. با این حال، هابرماس منتقد عقلانیت و سنت متافیزیکی غرب است و معتقد است که در ابتدا، اندیشه پسامتافیزیکی با نقدش از نوع هگلی ایده آلیسم مشخص می‌شود. وی از این دیدگاه دفاع می‌کند که تفکر متافیزیکی در صورتی می‌تواند انتقادی باقی بماند که ایده عقلانیت حاصل از سنت های دینی را حفظ کند.

بنابراین، در تفکر اخیر هابرماس، لفظ پسامتافیزیک بدون دین قابل تصور نیست. از نظر او کنار گذاشتن سنت های دینی متقن و قوی از حوزه عمومی، همچون پس مانده هایی باستانی و منسوخ شده، غیرمنطقی و نامعقول است. او پیشنهاد می‌کند که به جای حذف سنت های دینی، می‌بایست نسبت اتصال درونی آنها با شیوه های مدرن تفکر را تجزیه و تحلیل کرد. حتی امروزه، سنت های دینی وظیفه خود را در آگاه کردن ما از آنچه مفقود یا غایب است به خوبی ایفا می‌کنند.

هابرماس در کتاب تفکر پسامتافیزیکی: مقالات فلسفی (۱۹۹۲) مباحث مختلف دینی را مطرح می‌کند و می‌گوید که اعتقاد ندارم که ما اروپایی ها می‌توانیم به طور جدی مفاهیمی مانند اخلاق و زندگی اخلاقی، شخص و فردیت، یا آزادی و رهایی را بدون تخصیص دادن جوهر ادراک دینی تاریخ با نظر به رستگاری دریابیم. این مفاهیم احتمالاً به قلب

های ما از منابع مفهومی تفکر افلاطونی بر محور نظم و شهود ایده ها نزدیک ترند، به نحوی که این مفاهیم فهم ما را از خود سروسامان می دهند. اما بدون عبور از میان جامعه پذیری و فلسفه هر یک از ادیان بزرگ جهان، این ظرفیت معنایی می تواند روزی غیر قابل فهم شود. هابرماس از تز هگل دفاع می کند که ادیان بزرگ جهان به تاریخ عقل تعلق دارند.

هابرماس در ادامه مدعی است که دین هنوز هم در نقش خود در ایجاد مقاومت در مقابل حوادث غیرمنتظره زندگی بی همتا و غیر قابل جایگزین به وسیله فلسفه است. به همین سبب، تفکر پساتافیزیکی هنوز به زندگی صلح آمیز با آداب و عادات دینی ادامه می دهد. بنابراین، هابرماس اظهار می دارد که فلسفه حتی در شکل پساتافیزیکی خود نه قادر خواهد بود که جایگزین دین شود و نه می تواند دین را سرکوب کند، مادامی که زبان دین حامل محتوایی معنایی است که الهام بخش و ضروری است. این محتوا فعلاً از این که به دام توان تشریحی زبان فلسفه بیافتد طفره می رود و کماکان در برابر تبدیل شدن به گفتمان های تعقلی مقاومت می کند. به عبارت دیگر، می توان گفت که تأثیر عمومی فلسفه نمی تواند با ادیان جهانی هم قدم و همگام شود؛ ادیانی که وعده رستگاری به توده ها می دهند.

هابرماس، در سمینار جایزه هولبرگ [۴] (۲۰۰۵) در مغایرت با سکولاریسم، که در یک جهان بینی طبیعت گرا تجسم یافته است، نوعی تفکر پساتافیزیکی را مسلم دانسته و تصریح می کند که تفکر پساتافیزیکی از پذیرفتن یک درک کوتاه بینانه از نظریه های دینی امتناع می ورزد. تفکر پساتافیزیکی، علم گرایی را که معرفت ما را به حیطه علوم تجربی محدود می کند، رد می کند. در واقع، او معتقد است که اندیشه پساتافیزیکی آماده شده است تا با حفظ قاطع ماهیت لادری [۵] خود، مطالبی را از دین فرا بگیرد. این طرز اندیشه بر تفاوت میان یقینات ناشی از ایمان دینی و ادعاهایی که درستی و اعتبار آنها به صورت عمومی قابل دفاع یا انتقاد است، اصرار می ورزد؛ اما از این وسوسه عقلایی پرهیز می کند که خود به تنهایی تصمیم بگیرد که کدام قسمت از آموزه های دین عقلانی و کدام قسمت غیرعقلانی است. این نگرش انعطاف پذیر نسبت به دین مبین یک رویکرد معرفت شناختی است که شهروندان سکولار، اگر قادر و مایل به یادگیری مطالبی از گفت و گو های دینی در عرصه مسائل عمومی هستند، باید آن را اتخاذ نمایند. به بیان دیگر، اندیشه پساتافیزیکی درباره تاریخ خود به تدبیر می پردازد. با این حال، برای انجام چنین کاری نه تنها به میراث مابعدالطبیعی فلسفه غرب مراجعه می کند، بلکه همچنین درصدد کشف یک ارتباط درونی با آن دسته از ادیان جهان برمی آید که منشأ آنها مانند منشأ فلسفه کلاسیک یونانی به اواسط هزاره اول پیش از میلاد باز می گردد، همان دوره ای که یاسپرس آن را "عصر محوری" [۶] می خواند.

هابرماس معتقد است که شهروندان سکولار باید معنای زندگی کردن در یک جامعه پساسکولار را بیاموزند. وی ذهنیت پساتافیزیکی را به عنوان ذهنیتی توصیف می کند که نمایانگر همتای سکولار آگاهی دینی است که تدبیر در خود را آغاز نموده است. تفکر پساتافیزیکی، بدون هیچ گونه قصد شعار، با برداشت محدود و علمی از عقل به مخالفت برمی خیزد و با خارج ساختن نظریه های دینی از قلمروی تبارشناسی عقل نیز مخالف است. چرا که، علم زندگی معرفت ما را در هر زمان تا حد آخرین یافته های علوم تجربی تنزل می دهد.

علاوه بر این، هابرماس تأکید می کند که فلسفه مرتباً در رویارویی با سنت های دینی این مطلب را دریافته که محرک های مناسبی را برای خلاقیت و کشف جهان دریافت می نماید. انکار نمودن این فرضیه که ادیان – به عنوان تنها عنصر زنده و باقی مانده از عوامل تشکیل دهنده فرهنگ های باستانی – همچنان توانسته جایگاه خویش را در بنای پر پیچ و خم مدرنیته حفظ نمایند چندان منطقی نیست، زیرا محتوای ادراکی این ادیان هنوز به طور کامل مورد بهره برداری قرار نگرفته است. به هر حال، هیچ دلیل مناسبی برای انکار این احتمال وجود ندارد که ادیان به طور بالقوه هنوز دارای محتوای معنایی ارزشمندی برای الهام بخشیدن به دیگر مردمان فراسوی اجتماعات دینی باشند. خلاصه، تفکر پساتافیزیکی مهیا شده است که مطالب ارزشمندی از دین بیاموزد. در واقع، هابرماس در تفکر اخیر خود به جای این که فلسفه را جایگزین دین کند به آن آمادگی می دهد تا توسط سنت های دینی آموزش ببیند. او می نویسد: "فلسفه همچنین دلایل خوبی دارد که در معرض یادگیری از سنت های دینی قرار گیرد".

هابرماس در مقاله ای تحت عنوان "پاسخ به منتقدان" [۷] (۲۰۱۳) ضمن پاسخ به ایرادها و پیشنهادات بعضی از فیلسوفان و متفکران، مکرراً به تفکرات کانت اشاره می کند و توضیح می دهد که کانت قبلاً دیدگاهی اخلاقی را تبیین کرده بود که قضاوت های عقل عملی را به استعلایی از درون پیوند می دهد. نظریه کنش ارتباطی، در جریان تشریح و تبیین موفقیت ارتباط مفاهیم ای زبانی، آرای کانتی درباره عقل را غیراشرافی می کند. هابرماس اعتراف می کند که متقاعد شده است که اشکال انسانی زندگی اجتماعی پیشرفته نمی تواند بدون این نوع استعلا تداوم یابد. نوعی استعلا که با هر چیزی که در درون جهان رخ می دهد فاصله ایجاد می کند. وی در ادامه می گوید که باید بتوانیم مضامین الاهیات را به حیطه های فرهنگی غیردینی انتقال دهیم. حقوق بشر اصل همه شمول طلب مساوات مبنی بر ارزش مساوی همه اشخاص در نظر خدا را مدیون مضامین دینی می داند. از نظر هابرماس، رالز پیرو فلسفه کانت است

و مفهوم کانتی شهروندی "استفاده همگانی از عقل" را به کار می برد تا نقش جمعیت های دینی را در حوزه عمومی کشورهای مبتنی بر قانون اساسی سکولار از جنبه پسماتافیزیکی نظریه سیاسی نمایان کند.

با توجه به جایگاه جهانی هابرماس، می توان پیش بینی کرد که آرای وی در بین فیلسوفان و روشنفکران بازتاب وسیع و مثبتی به نفع دین و نیز اصلاح و تعدیل اندیشه های ستیزه جویانه سکولارها خواهد داشت. ایده های هابرماس حکایت از همه شمولی و استمرار امور دینی در جهان مدرن دارد. در واقع، هابرماس میان دین و حوزه عمومی، دموکراسی مشورتی، عقلانیت ارتباطی و زیست جهان پیوندهای عمیقی ایجاد کرده است که در مقایسه با تفکرات دیگر فیلسوفان سکولار بی نظیر و ارزشمند است. او کشمکش بین دین و عقل در مدرنیته را به کشمکش بین دین و عقلانیت ابزاری تغییر داده و دین را منشأ تمام ارزش های جهان مدرن از جمله عدالت، برابری، صلح، امنیت و سعادت بشری می داند. لذا، زیست جهان مدرن را بدون استفاده از دین عبث و بی هدف می پندارد و نظریه انتقادی را بدون معارف فرهنگی دینی فقیر می شمارد. وی حتی عنوان می کند که نظریه انتقادی احتیاج به چیزی برتر از خود دارد، چیزی که از نظر اخلاقی قوی تر از نظریه کنش ارتباطی است که فرآیند رسیدن به تفاهم متقابل بین الازدهانی را برای تمام گفتمان ها رقم می زند. یعنی، هابرماس به وضوح در نظریه های خود به مبانی دینی احساس نیاز می کند و متواضعانه از این احتیاج سخن می گوید. به دیگر سخن، او زیرکانه به آنچه در تفکراتش مفقود است، آگاهی دارد.

هابرماس بر آن است تا اهمیت دین را در حوزه عمومی به رسمیت بشناسد. او برخلاف مارکس دین را بخش ضروری و زیربنایی زیست جهان محسوب می کند و اعلام می دارد که ما نمی توانیم زیست جهان را بدون اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن داشته باشیم و یکی از بخش های بنیادی و لاینفک زیست جهان را امور مربوط به دین تشکیل می دهد. لذا، برخورد وی با دین دیگر تقلیل گرایانه و یا ساده انگارانه نیست، بلکه عمیق و جدی است؛ برخوردی که اجازه می دهد دین، سکولاریسم و پیامد فلسفی آن یعنی ناتورالیسم را به چالش جدی بکشاند. در پرتو همین تمرکز روی اهمیت دین در زیست جهان است که هابرماس درصدد برآمده تا تصویر بهتری از جامعه بر پایه صلح، اتحاد، برابری و سعادت بشری ترسیم کند.

[۱] Post-metaphysical thought

[۲] possible ethical motives

[۳] Between Naturalism and Religion

[۴] Holberg Prize seminar

[۵] Agnostic

[۶] Axial age

[۷] Reply to My Critics

سارا فرجی